

نقد و بررسی کتاب «سلطان آشغالگردها»، نوشته مهدی میرکیایی

# کدام یک سلطان است سگ یا گربه؟

گزارش چهارمین نشست نقد مخاطبان



قابل تحسین و تمجید است. اما سؤال من این است که اولین جرقه‌ای که به ذهن شما زد که دست به نوشتن چنین کتابی بزنید، چه بود؟

○ مهتاب آوزمانی: کتاب خیلی خوبی بود. دوست دارم از این کتاب‌ها بیشتر بنویسد و ما جوان‌ها را ارشاد کند.

○ عرفانه مقدس، از مدرسه سعادت: رمان خوبی بود و خوشبختانه اصلاً مثل داستان‌های سانتی‌مانتال نبود. اگر از این داستان انیمیشن بسازیم، خیلی زیبا خواهد شد. یک نکته مثبت کار این بود که با وجود بلند بودن، سبک ساده و معصومانه و کودکانه‌ای داشت. هم‌چنین، نویسنده با کلمات بازی نکرده است. سؤالی داشتم، چرا در داستان شما حیوانات اسم داشتند، ولی برای انسان‌ها اسمی انتخاب نکرده بودید؟ اما چیزی که مرا سردرگم کرد، این بود که شما چه‌گونه توانستید این ۲۹ فصل را به این خوبی به هم پیوند بدهید؟

○ زهرا سادات واعظی، از مدرسه راهنمایی سعادت: به نظر من، در کل داستان خوبی بود. خیلی خوب شروع شد و خیلی خوب هم پیش رفت. در ضمن، متنوع بود و من هر چند صفحه که می‌خواندم، به نظرم یک داستان تازه بود و این باعث جذاب شدن داستان شد. داستان ساکن نبود و خیلی قشنگ در پایان داستان به نتیجه رسیده بود. «ببرک» حرف قشنگی به «شیرمان» زد که هر کس متعلق به خودش است.

○ سحر آسانی، از مدرسه شهید گمنام: توصیف شخصیت‌های کتاب، خیلی خوب بود، طوری که آدم خودش را نسبت به شخصیت‌های کتاب، نزدیک می‌دانست. سؤال من این است که چرا سلطان آشغالگردها یا ببرک که یک حیوان نجیب‌زاده و آموزش دیده بود، به شیرمان خیانت کرد؟ در

چهارمین نشست مخاطبان، روز یک‌شنبه ۸۲/۳/۲۵ به نقد و بررسی کتاب «سلطان آشغالگردها»، نوشته مهدی میرکیایی اختصاص داشت. در این نشست که با حضور نویسنده کتاب برگزار شد، دانش‌آموزان دوره‌های راهنمایی و دبیرستان، از مدارس مختلف تهران، شرکت داشتند. متن کامل این نشست را می‌خوانید:

○ نوری: با سلام خدمت دوستانی که لطف کردند و تشریف آوردند. قبل از این که وارد بخش اصلی جلسه بشویم، صحبت‌های آقای میرکیایی را می‌شنویم.

○ میرکیایی: من هم سلام عرض می‌کنم خدمت دوستان و به خاطر سه نکته باید از دوستان سپاسگزار باشم. نخست این که در فصل امتحانات، وقت گذاشتید و این اثر را مطالعه کردید. دوم این که باز هم در فصل امتحانات، قدم‌رنجه کردید و این جا تشریف آوردید. و سوم این که مرا تحمل می‌کنید؛ چون مریض و خسته کننده و ملال‌آور هستم! پس زیاد حرف نمی‌زنم. دوست دارم شنونده باشم و نقدهای شما را بشنوم و استفاده کنم.

○ شیمیا ژیان پور، از دبیرستان وحدت: به نظر من این کتاب، خیلی خوب بود و نتایج خوبی از آن می‌توان گرفت. این کتاب نشان داده بود که وقتی همه با هم همکاری داشته باشند، نتایج مطلوبی می‌گیرند.

○ سولماز اعزازی: روی هم رفته کتاب خیلی خوبی بود و مخصوصاً شخصیت‌ها و خصوصیات‌شان را ملموس و خوب نشان داده بود. مثلاً وفاداری سگ...

○ سوسن حیدری: به نظر من نویسنده در این کتاب، به مسائل روان‌شناسی و ادبیات اشراق خوبی داشت و این



- واقع، از وفاداری او سوء استفاده کرد.
- شیرین واقفی، از مدرسه شهید گمنام: خیلی خوب توانستید شخصیت‌ها را توضیح دهید. با وجود این، در مورد ببرک باید بگوییم که در اوایل داستان، به نظرم یک شخصیت مونث آمد، اما در اواخر کتاب متوجه شدم که او نر است. چرا جنسیت ببرک را از ابتدای داستان مشخص نکردید؟
- نعیمه خانزاده، از دبیرستان رضوان: کتاب خوب و جالبی بود. با وجود این، نمی‌دانم چرا شیرمان که در اداره پلیس کار می‌کرد و باید زیرک می‌بود، خیلی زود به ببرک اطمینان کرد؟ سؤال دیگر این که وقتی می‌خواستند سگ‌ها و گربه‌ها را بکشند، مردم نگذاشتند و از آن‌ها حمایت کردند، ولی وقتی شیرمان را در ابتدای داستان در بیابان رها کردند، هیچ حمایتی از او نشد؟
- هاجر انصافی، از مدرسه رضوان: کتاب خوبی بود، اما من نتوانستم تا آخرش را بخوانم. به نظر من، شیرمان نباید ببرک اعتماد می‌کرد. او به عنوان یک پلیس باید زیرک‌تر می‌بود.
- زهره سهندی، از دبیرستان رضوان: کتاب خوبی بود و شخصیت‌ها را خوب توصیف کرده بود. البته، من فکر می‌کنم که نویسنده باید شخصیت شیرمان را بیشتر توصیف می‌کرد. در اول داستان، این‌طور به نظر می‌رسید که شیرمان، شخصیت اول کتاب است، ولی بعد دیدیم که ببرک شخصیت اصلی داستان است و این باید بیشتر روشن می‌شد. در ضمن، به نظرم نسبت به شیرمان بی‌عدالتی کردید. دیگر این که از کلمات عامیانه زیاد استفاده کردید. هم‌چنین، اگر برای انسان‌ها اسم انتخاب می‌کردید، داستان‌تان خیلی موفق‌تر می‌شد.
- مهری جهان‌بخش، از مدرسه رضوان: سوالی که دارم، این است که چرا از شخصیت‌های انسانی، به جای شخصیت‌های حیوانی استفاده نکردید؟ به نظر من، ابتدای داستان خوب شروع شد، اما انتهای داستان جالب نبود.
- مهسا فاضلی، از مدرسه راهنمایی ۲۲ بهمن: کتاب خوب و جذابی بود. در بخشی از کتاب گفته بودید توی قصری که ببرک زندگی می‌کرد، تصاویر اجدادش به دیوارها زده شده بود و در جای دیگر نوشته‌اید، وقتی از پیش شاهزاده رفت، فقط یک گردن‌بند همراهش داشت.
- هدیه باقری، از مدرسه ۲۲ بهمن: کتاب خیلی خوب و آموزنده‌ای بود. اتفاقاتی که در دنیای حیوانات می‌افتاد، همان اتفاقاتی بود که در دنیای انسان‌ها می‌افتد. اما سوالم این است که ببرک که این همه بدجنس بود و شیرمان را اذیت می‌کرد، چرا در آخر داستان، همه چیز به نفع او تمام شد؟
- آرزو تفضیلیان، از مدرسه ۲۲ بهمن: کتاب خیلی خوبی بود. اولین رمانی بود که من خواندم و واقعاً برای من جذاب بود. از جذابیت‌های این کتاب، اول داستان بود، ولی آخر داستان را خیلی کِش داده بودید. می‌توانستید خیلی بهتر و زودتر تمام کنید. از بعضی جمله‌های بی‌مفهوم استفاده کردید که اگر این جمله‌ها نبود، کتاب خیلی بهتر می‌شد.
- نسترن چاوشی، از مدرسه شهید گمنام: سؤال من این است که با محتوای خوبی که این کتاب دارد، چرا از نامگذاری خوبی استفاده نکردید؟ در اوایل کتاب، با این که ببرک را و دیگر شخصیت‌ها را خوب توصیف کردید، ولی شخصیت پاسبان پ را خیلی توصیف نکرده بودید و فقط گفته بودید که خیلی عاطفی بود و سگش را خیلی دوست داشت.
- زهرا داستان‌پور، از مدرسه شهید گمنام: چرا شما آن‌طور که در مورد ببرک و شیرمان توضیح داده بودید، در مورد پالبان توضیح نداده بودید؟
- مرجان اسدیان، مدرسه شهید گمنام: کتاب جالبی بود. به نظر من، خصلت‌هایی که در ببرک و شیرمان وجود داشت، در بعضی انسان‌ها هم وجود دارد.
- کوثر دانشی، از دبیرستان فجر: به نظر من، خیلی

● **سولماز اعزازی:** به نظر من اگر در اوایل کتاب، در مورد شیرمان توضیحات کافی می‌دادید، دیگر لازم نبود که در اواسط داستان این کار را انجام بدهید.

● **واقفی:** وقتی شیرمان را از اداره پلیس بیرون کردند، گفتند که پیر و تنبل شده، ولی وقتی در بیابان با گربه‌ها ورزش می‌کرد، گفتند که مثل روز اولش شده است.

● **فاضلی:** شما در فصل اول آورده بودید که سگ‌ها بازنشستگی ندارند. در صورتی که شیرمان را از اداره پلیس بیرون کردند و در واقع بازنشسته شد.

● **داستان پور:** اگر عکس‌های کتاب بیشتر بود، فضا را طبیعی‌تر نشان می‌داد و داستان قشنگ‌تر می‌شد.

● **اسدیان:** به نظرم بهتر بود که شما از اول داستان زمانی که شیرمان جوان بود و در کنار پلیس‌ها کار می‌کرد، شروع می‌کردید.

● **سولماز اعزازی:** در فصل ۲۱ اشاره شده که گربه‌ها می‌خواهند به قصر سلطنتی حمله کنند و برای ببرک قصر بسازند. گربه‌ها چه‌طور می‌توانند جایی را خراب کنند و قطعه‌های دیوار را با خود ببرند و قصر بسازند؟

● **واعظی:** تصاویر این کتاب، با توصیفاتش خیلی متناقض بود.

● **یکی از حاضرین:** بیشتر نویسنده‌های ایرانی، وقتی در مورد وضعیت کنونی و حال یک شخصیت می‌نویسند، آن را با گذشته قاطی می‌کنند و آدم گیج می‌شود. شما این‌طور

خوب توانسته بودید به جای حیوانات صحبت کنید. فراز و نشیب‌های داستان هم خیلی مناسب بود، اما اسم‌هایی که گذاشته بودید، خیلی گنگ و مبهم بود.

● **سارا رضایی، از مدرسه شهید کلاهدوز:** در این کتاب، واقعیت و تخیل کاملاً با هم آمیخته بودند و این موضوع، خواننده را از سردرگمی نجات می‌داد. من فکر می‌کنم که داستان زیاد کِش داده نشده بود، ولی شخصیت‌های از مسیر داستان خارج می‌شدند. شخصیت ببرک خیلی خوب توصیف شده بود. داستان طوری نبود که از اول بشود آخرش را پیش‌بینی کرد. در کل کتاب خوبی بود.

● **فاطمه فراهانی، از مدرسه شهید کلاهدوز:** نتیجه‌ای که می‌شود از این داستان گرفت، این است که ما نباید کسانی را که دوستشان داریم، یا به ما خدمت می‌کنند، به راحتی از زندگی‌مان بیرون برانیم و فراموششان کنیم.

● **محدثه کاظمی، از مدرسه شهید کلاهدوز:** جذابیت کتاب این است که شما تعداد زیادی شخصیت آفریدید و به هر کدام از آن‌ها عواطف، احساسات و آرزوهای متفاوتی دادید. اما چرا در این داستان از دو حیوان (سگ و گربه) استفاده شده و محوریت داستان روی این دو حیوان است؟ ضمن این که چرا شخصیت پسر شاهزاده، این قدر با شخصیت پدرش تفاوت دارد؟

● **مریم بختیاری، از مدرسه شهید کلاهدوز:** کتاب قشنگی بود. فقط در آن قسمت که ببرک به شیرمان می‌گوید اسم تو از شیر و اسم من از ببر تشکیل شده، چه چیزی را می‌خواست ثابت کند؟

● **فاطمه فهیمی، از مدرسه رضوان:** نوعی همکاری ظاهری، در جامعه گربه‌ها بود. در واقع، تا وقتی همکاری داشتند که قدرتی به نام ببرک، پشت این تصمیم‌گیری‌ها بود. سایر گربه‌ها در تصمیم‌گیری نقشی نداشتند و فقط از ببرک تبعیت می‌کردند. در مورد شخصیت شیرمان، باید بگویم که فقط به فکر خودش بود و از گربه‌ها به عنوان پله‌های ترقی استفاده می‌کرد. به نظر من شیرمان هم غیرمستقیم از ببرک تبعیت می‌کرد. در کل این کتاب نتوانست مرا آن قدر جذب کند که مصمم به خواندنش باشم. (با پوزش، در این بخش صحبت‌های نرگس عبدی، فهیمه پورمند، سعیده حمدله، فاطمه فروزان، مهسا خاتمی و ستاره و شهرزاد قانونی ضبط نشده است.)

● **یکی از حاضرین:** در فصل ۸ وقتی شیرمان و «گوش بریده» همدیگر را می‌بینند، می‌گویند طبق آن قراری که گذاشته و آموزشی که دیده بودیم، تمرین را ادامه می‌دهیم. در حالی که قبلاً هیچ قرار و نقشه‌ای با هم نگذاشته و نچیده بودند.

در ضمن، در مورد دزد گردنبند، هیچ اشاره‌ای نشد که آیا شیرمان دزد گردنبند بود یا نه؟

● **یکی از حاضرین:** شیرمان اول از همه در داستان آمد، ولی نمی‌دانم چرا در اواسط داستان، کم‌کم حذف شد؟

● **مهناز بیدل:** من کتاب‌های دیگر آقای میرکیایی را نخوانده‌ام، ولی در این کتاب به نظرم دنبال سوژه‌های خارجی رفتند. البته کتاب خوبی بود، ولی بهتر است از شیرمان ایده بگیرید. و کتابی راجع به خودمان بنویسید.





نبودید و حال را با گذشته قاطی نکرده بودید.

**○ نوروژی:** البته من توضیحی بدهم که یک سری مسائل، مثل طرح جلد یا غلط های چاپی، ربطی به نویسنده ندارد به ناشر مربوط می شود. با این توضیح، وقت را به آقای میرکیایی می دهیم تا در مورد صحبت هایی که شد، نظرشان را بگویند.

**میرکیایی:** بارها گفتم که برگزاری این جلسات، برای نویسنده ها، بسیار مضر است و امروزه براین عقیده راسخ تر شدم! دلیلش این است که وقتی بدانیم که نوشته ما این طور زیر ذره بین قرار دارد، و چنین خوانندگان دقیقی داریم، قلم مان شروع به لرزیدن می کند البته این یک کنایه است. اما این که چرا در این داستان حیوانات اسم داشتند، ولی آدم ها نداشتند؟ دلیلش این است که می خواستم قابل تعمیم باشد. در واقع، اگر شما اسم ها را که نشانه هایی کاملاً اقلیمی هستند، حذف کنید، داستان تان می تواند در هر کجای دنیا اتفاق بیفتد و به یک کشور یا یک منطقه خاص محدود نشود.

در مورد کثرت مضامین بگویم که وقتی نویسنده مضمون خاصی را در نظر نداشته باشد، خودبه خود اثر دچار کثرت مضمون می شود و نتیجه عکس می گیرد. ببرک یک اشراف زاده و تنها حیوانی بود از میان حیوانات که نیرنگ به کار می بست. او تنها حیوانی بود که با قشر خاصی از آدم ها زندگی کرده بود.

اما این که قضیه شیرمان زود تمام شد، این طور نیست. شیرمان به نقطه ای رسیده بود که دوباره می بایست دست به انتخاب می زد. وقتی این کار را کرد، از داستان خارج شد. در مورد این که معلوم نبود شخصیت اول این داستان چه کسی است، باید بگویم که معمولاً در رمان هایی که کمی سنتی تر هستند، اغلب یک شخصیت محوری داریم. این جا این اتفاق نیفتاده و سه شخصیت هستند که در یک سطح از اهمیت قرار دارند و پیش بردن اثر، با این وضعیت مشکل است.

پرسیدید که چرا از حیوانات استفاده کردم؟ برای این که دستم بازتر باشد برای آوردن مثال ها و برای تاویل پذیری بیشتر.

چرا ببرک پیروز می شود؟ هدفم این نبود که بگویم حتماً شخصیت های بد و منفی، عاقبت بدی پیدا می کنند و

شخصیت های خوب، عاقبت به خیر می شوند. شیرمان به عنوان یک شخصیت خوب وارد داستان می شود و بعد به این نتیجه می رسد که باید آدم های بد را به حال خود بگذارد و به اصل خود برگردد و آدم های خوب باید آدم های بد را به حال خود رها کنند. آدم های بد شرشان دامن خودشان را می گیرد.

در مورد تفاوت شخصیت پدر و پسر، باید بگویم که چنین تفاوتی می تواند وجود داشته باشد و دور از ذهن نیست که پدر و پسری با هم تفاوت داشته باشند. حتی در تاریخ هم چنین تفاوت هایی بین بعضی پدرها و پسرها وجود داشته.

این که چرا فصل بندی شده، اقتضای ساختار اثر است. ساختاری که ما اختیار می کنیم و قصد داریم کشش دراماتیک به وجود بیاوریم. من جز یکی دو مورد، ندیدم رمانی که فصل بندی نشده باشد؛ اثر ما هم یک رمان سنتی است.

مسایلی مثل بی اعتمادی، جنگ، حيله و نیرنگ در این اثر زیاد است. نیرنگ و ویژگی افسانه هاست، اما من هم موافقم که این یک نقطه ضعف برای این اثر است.

درباره این که چرا به گذشته شخصیت ها پرداخته بودم، باید عرض کنم که رمان در گذشته شخصیت ها امتداد پیدا می کند و اگر شما شخصیتی بی گذشته را وارد داستان تان بکنید، داستان پیش نمی رود. موتور محرک رمان شما گذشته شخصیت است.

**○ نعیمه خانزاده:** بیخشدید، شما جواب سؤال مرا ندادید. پرسیده بودم که چرا مردم از شیرمان هیچ حمایتی نکردند و دیگر این که شیرمان باید زیرک باشد و به هر کسی اعتماد نکند. چرا به ببرک اطمینان کرد؟

**میرکیایی:** این، سؤال جالبی است؛ ببرک از شیرمان زیرک تر است، شیرمان گول می خورد؛ اما او هم سگ باتجربه پلیس است و پس از آن، اوست که ترفندهایی به کار می زند.

**○ یکی از حاضرین:** به نظر شما این داستان واقعی است یا تخیلی؟

**میرکیایی:** غلبه با فانتزی است.

**○ نوروژی:** در انتها، خواهش می کنم از آقای میرکیایی که برای آشنایی بیشتر دوستان شرکت کننده، در مورد آثار دیگرشان هم اطلاعاتی در اختیار ما بگذارند.

**میرکیایی:** من از سال ۷۲ کارهایم منتشر می شود. کاری به نام «چشم آبی ها» دارم که کار اولم بود. بعد یک مجموعه داستان چاپ کردم با عنوان «شاید مرا ببینید.» «از کجا می آبی گل سرخ؟»، یک قصه است. رد پای آتش، (رمان تاریخی)، «وزارت طوطی» (مجموعه نمایش نامه)، «حکایت پیر و جوان»، «پادشاه کوتوله و ۴۰ دردسر بزرگ»، «دزدی که خانه اش بوی یاس می داد»، (مجموعه داستان)، «دریا از کسی اجازه نمی گیرد» (مجموعه داستان) و یک سری کار هم زیر چاپ دارم.

**نوروژی:** ممنون از آقای میرکیایی و بقیه دوستان که زحمت کشیدند و تشریف آوردند.

